

نگاه متخصصان

اختلال‌های روانی در آینه سینما کتاب دلچسبی است که نقدهای کنجکاوی‌برانگیز بسیاری در مورد بازنمایی‌های ناتوانی در رسانه‌های عمومی نوشته است؛ موضوعی که واقعاً به‌ندرت پیدا می‌شود. نویسنده نظریه‌ناتوانی، نگاشته‌های علمی-پژوهشی، نقد سیاسی، نظریه‌درهم‌تنیدگی، برداشت‌های نادرست (و اصلاح آنها) و پرده‌کشایی‌های آگاهی‌افزا از چگونگی اثرگذاری رسانه‌های جمعی بر دیدگاه تماشاگران از بیماری‌های روانی و ناتوانی‌های رشدی را در بحث‌های خود گنجانده است. در هر یک از این پنج فصل یا پرونده دو نمونه سینمایی آورده شده است تا خوانندگان را به‌نحوی که نمی‌توان نادیده یا ناشناخته در نظر گرفت آگاه کند؛ آن هم در بسته آسان‌فهم و خوش‌خوانی که هم برای دانشجویان مناسب باشد و هم برای دیگران. فیلم‌سازان هشیار باشند!

دکتر کیمبرلی آن میش، دانشیار دانشگاه مموریال، نیوفوندلند - کانادا

هیث سبک گیرا و خوشایندی را برای پرداختن به محتوای نظری دیرفهم و فیلم‌های پیچیده به‌کار بسته است. نویسنده با تکیه بر نمونه‌های کلاسیک بازنمایی ناتوانی در سینما مثل *رین من* و همچنین نمونه‌های تازه‌تر فیلم‌های محبوب مانند *قوی سیاه* و *بتمن آغاز می‌کند* در مورد شیوه‌های به تصویر کشیدن ناتوانی و چگونگی به‌کارگیری آن در سینما برای بازگویی روایت‌های خاص موشکافی کرده است. این کتاب، که بسیار تعلیم‌پذیر است، با دربرگرفتن نمونه‌های معاصرتر و تمرکز بر اختلال‌های روانی،

تبدیل به یک به‌روزرسانی بسیار ضروری در مورد موضوع ناتوانی در مطالعات سینمایی و رسانه‌ای شده است.

دکتر الیزابت الیسر، دانشیار دانشکده مطالعات رسانه در دانشگاه ویرجینیا

نویسنده کتاب دسترسی محدود: رسانه، ناتوانی و

سیاست‌های مشارکت و کتاب مطالعات رسانه در حوزه ناتوانی

ارین هیث در این کتاب توانسته است میان عناصر موضوعی تک‌تک فیلم‌هایی که تجزیه و تحلیل کرده است پیوندهایی شگفت‌انگیز و گاهی تکان‌دهنده برقرار کند. تسلط استادانه او بر زبان نقد و تحلیل فیلم خیره‌کننده است؛ البته سهل‌الوصول بودن سبک نویسندگی او نیز به همین اندازه تأثیرگذار است. عوامل پرشماری بر علاقه من به این فصل‌ها اثر گذاشته؛ یکی از این عوامل چیره‌دستی ارین هیث در پرداختن به نظریه‌پردازی‌های فوکو، باتلر، سبیرز و مارکس است. اکنون بسیار بیشتر از آنچه فکر می‌کردم در مورد فیلم و نظریه‌ها می‌آموزم. پیام ارین هیث، اینکه «فیلم‌های هالیوودی بازنمایی‌های خود از شخصیت‌های دارای اختلال روانی را به مسیرهای منزوی کردن و خطر می‌رانند»، برای افراد واقعی که یکی از همین برچسب‌های تشخیصی را خورده‌اند رهایی‌بخش خواهد بود. این کتاب را برای دانشجویانم در کلاس‌های مطالعات ناتوانی و رسانه لازم دارم!

دکتر مارک ویلیام آهارا، پروفیسور دپارتمان زبان انگلیسی در دانشگاه میامی

فهرست مطالب

۷	سخن مترجم.....
۱۵	نقد و بررسی کتاب اختلال‌های روانی در آینه سینما.....
۱۹	سپاسگزاری.....
۲۱	مقدمه.....
۳۷	فصل اول: جنسیت و واقعیت در باشگاه مشت‌زنی و قوی سیاه.....
۶۵	فصل دوم: اهریمن‌نمایی و جامعه‌ستیزی در شوالیه تاریکی و سکوت بره‌ها.....
۸۴	فصل سوم: نظریه شناختی و اُتیسم در رین من و مری و مکس.....
۱۰۷	فصل چهارم: نظریه ناتوانی و نژاد در رادیو و تک‌نواز.....
۱۲۹	فصل پنجم: نهادینه‌سازی و پدیده چراغ‌گازی در دختر، ازهم‌گسیخته و دوازده میمون.....
۱۵۳	کلام آخر: نتیجه‌گیری.....
۱۵۷	مراجع فصل‌ها.....
۱۶۴	فهرست کتاب‌ها، نشریه‌ها و مقاله‌ها.....
۱۶۷	فهرست فیلم‌ها و سریال‌ها.....
۱۶۹	فهرست افراد و شخصیت‌ها.....
۱۷۱	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی.....
۱۷۶	واژه‌نامه فارسی به انگلیسی.....
۱۸۱	نمایه.....
۱۸۴	درباره نویسنده.....

سخن مترجم

دل یاد تو کرد چون به عشرت بنشست
جام از ساقی ربود و انداخت شکست
شوریده برون جست نه هشیار و نه مست
آوازه درافتاد که دیوانه شده است

ذهن‌گرایی، سیال ذهن و پرداختن به روان شخصیت‌ها همواره در ادبیات و نمایش جایگاه ویژه‌ای داشته است. با نگاه‌گذاری به تاریخچه نمایش و ادبیات به یاد می‌آوریم که هملت، شاهزاده دانمارکی سودازده در نمایشنامه شکسپیر، دچار تشویش، روان‌رنجوری و پریشان‌گویی بود و رابرت لویی استیونسن مورد عجیب و غریب دکتر جکیل و آقای هاید را بر اساس اختلال هویت تجزیه‌ای نوشت. فیلم *مطب دکتر کالیگاری* را، که از برجسته‌ترین و جریان‌سازترین آثار تاریخ سینما و نماینده تمام‌عیار سینمای اکسپرسیونیستی آلمان است، باید در میان نخستین نمونه‌های فیلم‌های روان‌شناسانه در سینما دانست. حتی با نگاه به تاریخ سینمای ایران نیز آثار سینمایی برجسته‌ای با توجه به اختلال‌های روانی به چشم می‌آید. داریوش مهرجویی در سال ۱۳۴۸ فیلم *گاو* را، که از نامدارترین نمونه‌های موج نوی سینمای ایران است، بر اساس داستانی از غلامحسین ساعدی جلوی دوربین برد و دو دهه بعد نیز فیلم *هامون* را ساخت. در سال‌های اخیر نیز فیلم‌هایی چون *حوض نقاشی*، *برادرم خسرو* و *پرسه* در مه به روی پرده رفته‌اند که از قضا شهاب حسینی در هر سه مورد نقش‌آفرینی کرده است. اما افراد دارای اختلال روانی در فیلم‌ها همیشه مثل ریموند در فیلم *رین من* شخصیت‌های دوست‌داشتنی، مهربان یا دست‌کم خنثی نیستند و گاهی در نقش‌عامل شرارت ظاهر می‌شوند. نمونه‌های چنین افرادی در سینمای هالیوود پرشمار است و چنان‌که از فیلم‌های *قرمز* و *پارک وی* به کارگردانی فریدون جیرانی به یاد داریم حتی در سینمای خویشتن‌دارانه ایران نیز چنین نمونه‌هایی دیده می‌شود.

نمایش اختلال‌های روانی در هنرهای نمایشی، از تئاتر گرفته یا سینما و تلویزیون، از دیرباز ابزاری برای بیان اهداف پیدا و پنهان آفرینندگان آن آثار بوده است. این یعنی

افراد دارای اختلال روانی را نه در نقش گروهی از افراد حاضر جامعه و نه حتی به نمایندگی از اقلیتی که آنها هم حق اظهار نظر و ابراز خویشتن را دارند، بلکه در مقام تسهیلگری برای پیشبرد اهداف روایت و آفریننده آن داستان به تصویر می‌کشند. بنابراین، بازنمایی صادقانه و واقع‌نما اگرچه شاید کمال مطلوب باشد، الزاماً هدف اصلی آفریننده نیست و اصلاً چه‌بسا واقع‌نمایی حالت مستندگونه‌ای به اثر ببخشد و از تأثیر دراماتیک آن بکاهد. از سوی دیگر می‌دانیم که سینمای سرگرمی‌آفرین با کاهش اثر دراماتیک در تعارض است؛ حتی برای استادی چون هیچکاک نیز که همواره در فیلم‌هایش به مفاهیم روان‌شناسانه درگیر بوده، سرگرمی‌آفرینی هدف اصلی فیلم‌سازی است و احتمالاً هیچ کارگردانی، مگر آنکه مستندساز باشد، خودش را برای بازآفرینی صادقانه از اختلال‌های روانی متعهد به پاسخ‌گویی به متخصصان حوزه روان‌شناسی نمی‌داند. اگرچه این موضوع صرفاً منحصر به بازنمایی‌های روان‌شناسی نیست و بیشتر گروه‌های شغلی و اجتماعی نسبت به بازنمایی‌های انجام‌شده در رسانه‌های تصویری انتقاد دارند، کمتر حوزه‌ای را می‌توان یافت که اثرگذاری آن بر روی گروه بازنمایی‌شده به اندازه بازنمایی از افراد دارای اختلال روانی باشد. چنان‌که همیشه شنیده‌ایم چه‌بسا کارایی یک تصویر یا فیلم از چندین مقاله و کتاب بیشتر باشد. زیرا گذشته از فریبندگی و زیبایی رسانه‌های تصویری که به باورپذیری محتوای آن می‌افزاید، دسترسی گروه‌های اجتماعی گوناگون به آن نیز بسیار بیشتر از کتاب‌ها و مقاله‌هایی است که معمولاً گروه‌های دانشگاهی و متخصص به آن دسترسی دارند. بنابراین رسانه‌ها در نقش یکی از سرچشمه‌های آگاهی اجتماعی، بی‌تردید یکی از مهم‌ترین بازیگران شکل‌دهی نگاه مثبت و منفی مردم به اختلال‌های روانی هستند و براساس این دیدگاه می‌تواند عاملی برای درآغوش کشیدن افراد دارای اختلال روانی به درون جامعه یا باعث به گوشه راندن و بیرون کردن آنها از جامعه باشند.

بازنمایی منفی اختلال‌های روانی به کمک الگوهای قالبی در سینما پیشینه دور و درازی دارد. استیون هایلر (۲۰۰۳) در مقاله‌ای موشکافه پنج تیپ شخصیتی را از محتوای فیلم‌های هالیوودی شناسایی کرده است که همچون قالب شخصیت‌های دارای اختلال‌های روانی را در خود جای می‌دهند. این بازنمایی‌های نادرست تأثیرات اجتماعی مهمی دارند که معمولاً پیامدهای منفی آن نادیده گرفته می‌شود. اولین تیپ شخصیتی «آدمکش روان‌شیدا» است که سر و کله‌اش از همان اوایل ظهور سینما و

فیلم‌های تک‌حلقه‌ای پیدا شد. د. و. گریفیث چند سال پیش از آنکه فیلم مشهور *تولد یک ملت* را بسازد فیلم *آشپز دیوانه* را به تماشاگران آمریکایی پیشکش کرد. در این فیلم شخصیتی کلیشه‌ای از بیمار روانی و آشفته بازنمایی شده که خشونت‌ورز و خطرناک است و باید پیش از آنکه جامعه را با کینه و خشم خود به نابودی بکشد محبوس شود. نسخه‌های بعدی از این تیپ شخصیتی در فیلم‌های ژانر وحشت دههٔ شصت به بعد، مثلاً در *روانی هیچکاک* و *هالووین* و مجموعه فیلم‌های *جمعه*، *سیزدهم* تکرار شد. در دهه‌های اخیر نیز این شخصیت نه تنها کمرنگ نشده بلکه با ساخت فیلم‌های پرطرفداری مثل *سکوت بره‌ها* جان تازه هم گرفته است. شخصیت پاتریک بیتمن در فیلم *روانی آمریکایی* نیز نمونهٔ دیگری از همین گروه است. اینکه هالیوود در چنین فیلم‌هایی اختلال روانی را برابر با خشونت‌ورزی در نظر می‌گیرد در خدمت تقویت قالب‌هایی شبیه به تیتیر صفحهٔ حوادث روزنامه‌ها است که در آنها اقدام خشونت‌آمیزی را به افرادی که اختلال روانی دارند نسبت می‌دهند.

دومین تیپ شخصیتی «انگل خودشیفته» است. چنین شخصیتی خودمحور و همواره به دنبال جلب توجه دیگران است. این شخصیت‌ها معمولاً جنبهٔ خودشیفتگی یا حق‌به‌جانب بودن را نزد درمانگرشان افشا می‌کنند؛ نمونه‌های آن را در بسیاری از فیلم‌های وودی آلن دیده‌ایم که سرآمدشان فیلم *آنی هال* است. اگرچه اغراق در بازنمایی این شخصیت‌ها به اندازهٔ اغراق‌ها در مورد تیپ شخصیت اول نیست اما باز هم با تمسخر و بی‌اهمیت نشان دادن دغدغه‌های آنها موجب بدنامی و خجالت افراد واقعی دارای اختلال خواهد شد. در نتیجه این گروه از بیماران معمولاً تمایلی به افشای تجربه‌های مثبت خود از درمان روان‌پزشکی نشان نمی‌دهند. البته از ترکیب این دو گروه تیپ شخصیتی دیگری به وجود می‌آید که باید نام آن را «رییس مافیای دارای اختلال روانی» گذاشت. در دو فیلم *این را تحلیل کن* و *آن را تحلیل کن* رابرت دنیرو در نقش پال ویتی رییس گروهی مافیایی است که از مشکلات و نیز از بی‌رحمی‌های خود نزد دکتر سوبل (با بازی بیلی کریستال) تعریف می‌کند و دکتر نیز خزعبلاتی را در قالب زبان به اصطلاح روان‌شناسی تحویلش می‌دهد. نمونهٔ دیگر شخصیت تونی سوپرانو (با بازی جیمز گاندولفینی) در *سریال خانوادهٔ سوپرانو* است که او نیز انواع مشکلاتی دارد که باید نزد درمانگرش به آنها اعتراف کند.

سومین تیپ شخصیتی «زن بیمار در مقام اغواگری» است. این نوع شخصیت

جذابیت‌های آشکاری دارد و با تکیه بر آنها جدی بودن شرایط اختلال روانی خود را نادیده می‌گیرد و حتی گاهی موفق می‌شود در مانگر یا متخصصان را به بازی بگیرد و موجب سر زدن رفتارهای غیر حرفه‌ای از آنها شود. نمونه‌ای از این تیپ شخصیتی در فیلم *طلسم‌شده* به کارگردانی هیچکاک دیده می‌شود و بر این دی‌پالما، که علاقه‌اش به فیلم‌های هیچکاک بر کسی پوشیده نیست، هم در فیلم *در لباسی خیره‌کننده* از حضور چنین شخصیتی بهره برده است. اما یکی از به‌یادماندنی‌ترین نمونه‌ها از این گروه شخصیتی که اتفاقاً معاصرتر از دیگران است و در فصل پنجم همین کتاب نیز به‌گسترده‌گی در موردش بحث شده، شخصیت لیزا (آنجلینا جولی) در فیلم *دختر، ازهم‌گسیخته* است. چهارمین تیپ قالب‌های شخصیتی برای افراد دارای اختلال روانی در سینما شخصیت «عصیانگر رهایی‌خواه» است. افراد در این تیپ شخصیتی شیفته هیجان و ماجراجویی در زندگی هستند و همین ویژگی‌ها موجب می‌شود درگیر رفتارهای پرخطر بشوند. نمونه‌های آغازین آن را از برخی فیلم‌های مارلون براندو و جیمز دین در دهه پنجاه به خاطر داریم که معمولاً نقش جوان‌های یاغی و شورشی را بازی می‌کردند؛ اما برجسته‌ترین فرد در این دسته شخصیت رندل مک‌مرفی با نقش آفرینی بی‌نظیر جک نیکلسن در فیلم *دیوانه از قفس پرید* است. خود نیکلسن سال‌ها بعد در فیلم *بهتر از این نمی‌شه* گونه دیگری از همین تیپ شخصیتی سرکش را بازی کرد که به اختلال وسواسی-جبری دچار بود. بنا به چیزی که در این فیلم نشان داده می‌شود شخصیت اول داستان خودخواه، گستاخ، مزجرکننده و مخرب است.

دسته پنجم، که اتفاقاً مثل دسته اول در بازنمایی‌های سینمایی فراوانی زیاده دارد، «بیمار روانی با استعدادهای خارق‌العاده» است. این شخصیت دارای اختلال روانی چشمگیر استعداد خارق‌العاده‌ای دارد که یا وابسته به همان اختلال است و یا به نوعی آن را جبران می‌کند. داستین هافمن با بازی در نقش ریمند بیت در فیلم *رین من* این تیپ شخصیتی را در بازنمایی‌های هالیوودی جاودان کرد. نمونه جدیدتر آن را در فیلم *ذهن زیبا* دیده‌ایم که راسل کرو در نقش شخصیت واقعی جان نش، ریاضی‌دانی که جایزه نوبل را برنده شد، هنرنمایی کرده است. این اندیشه که افراد دارای اختلال‌های روانی استعدادی خارق‌العاده (یا دست‌کم نیرویی جبرانی برای آن اختلال) دارند این موضوع را پیش می‌کشد که چنین افرادی، به شرط اینکه زیر نظر سرپرست مناسبی (مثل برادر ریمند یا همسر جان نش) باشند که مهارت‌های آنها را هدایت کند،

می‌توانند گلیم خودشان را از آب بیرون بکشند. از طرف دیگر نشان می‌دهد که استعداد آنها در پیوند مستقیم با اختلال آنها است و گویی درمان آن اختلال به از بین رفتن آن نیرو یا استعداد ختم می‌شود. چه بسا برخی از بیماران واقعی باور کنند که بهتر است به درمان خود ادامه ندهند تا مبادا توانایی‌هایشان ناپدید شود.

بازنمایی‌های ساختگی از افراد دارای اختلال‌های روان‌شناختی در دامن زدن به افسانه‌پردازی‌ها و دشوار شدن شرایط این اختلال‌ها و نگاه‌های نادرستی که در جامعه شکل گرفته است نقش داشته‌اند. از این‌رو درستی این تصویرها در تمایز میان سودمندی یا زیان‌باری بازنمایی‌ها بسیار تأثیرگذار است. اما از نگاه رسانه‌های ارتباطی و روان‌شناسی این پرسش پیش می‌آید که این بازنمایی‌ها چه تأثیراتی بر آگاهی تماشاگران و نگرش جامعه در مورد اختلال‌های روانی و افراد دچار آن دارد؟

یافته‌های بسیاری از پژوهش‌ها نشان می‌دهد که سینما و تلویزیون بر برداشت‌های افراد جامعه از واقعیت اثرگذار است. بازنمایی‌های سینما و تلویزیونی معمولاً سطحی، کلیشه‌ای، بدنامی‌آور و نادرست هستند و بیشتر وقت‌ها افراد دارای اختلال روانی را با رفتارهای زننده و خشونت‌آمیز نشان می‌دهند. به بیان دیگر سینما افراد دارای اختلال روانی را بیشتر خشن‌تر از آنچه در واقعیت هست، بازنمایی می‌کند. پس از الگوهای نمایشی می‌توان چنین برداشت کرد که سینما افراد دارای اختلال روانی را بسیار خشونت‌ورز و تهاجمی بازنمایی می‌کند و چون تماشاگران باور و نگرش خود را بر اساس آنچه می‌بینند شکل می‌دهند معمولاً نگاهی منفی به اختلال‌های روانی و افراد مبتلا به آن خواهند داشت. صرف‌نظر از اینکه آیا بازنمایی‌های سینمایی برآمده از ناخودآگاه جمعی مردمان جامعه است یا اینکه برداشت عمومی از بازنمایی‌های رسانه‌ای سرچشمه می‌گیرد، نکته اصلی اثر متقابل آنها بر هم و تقویت یکدیگر است. در حقیقت می‌توان چنین پنداشت که دانش و نگرش افراد عادی جامعه از اختلال‌های روانی ارمغان همین بازنمایی‌های رسانه‌های جمعی به‌ویژه سینما و تلویزیون است. بنابراین وقتی جامعه با افراد یا مسائل هولناک، زننده و آزاردهنده روبه‌رو می‌شود معمولاً آنها را به بیرون از دامنه خود می‌راند. این اقدام ناگزیر موجب برچسب‌زنی و بدنام‌سازی افراد دارای اختلال می‌شود و گاهی وقت‌ها شاید اثر بدنامی به مراتب زیان‌بارتر و خطرناک‌تر از خود اختلال روانی باشد.

اینجا اهمیت بازنمایی‌های واقع‌گرایانه و صادقانه خودش را نشان می‌دهد. از یک

سو بازنمایی‌های تخیلی به تقویت کلیشه‌ها و پندارهای قالبی کمک می‌کند و در راستای برجسب‌های بدنام‌کننده قرار می‌گیرد و از سوی دیگر ممکن است بازنمایی‌های منصفانه با آگاهی‌افزایی از بروز بسیاری از مشکلات پیشگیری کند. مثلاً اُتیسم یکی از اختلال‌هایی است که احتمالاً به لطف سینما و فیلم‌هایی مانند رین من آگاهی جامعه نسبت به آن در مقایسه با سایر اختلال‌ها در سطح بهتری قرار دارد. اما حقیقت این است که بیشتر افراد دسترسی مستقیمی به فرد دارای اختلال طیف اُتیسم ندارند و از این رو برداشت‌های خود را با واسطه و از منابع غیرواقعی به دست می‌آورند. حتی هنگامی که تجربه‌های شخصی نیز در دسترس باشد باز هم شاید افراد برای درک شرایط با بازنمایی‌های فراگیرتری ارتباط برقرار کنند که به نگرش‌های قالبی رایج تکیه دارد. با تماشای فیلم‌هایی که افرادی را در طیف اُتیسم بازنمایی کرده‌اند می‌بینیم که بیشتر وقت‌ها آنها را دارای ویژگی‌ها و توانایی‌های خارق‌العاده‌ای نشان می‌دهند و معمولاً به سبب همین ویژگی‌ها آنها را ستایش می‌کنند. فیلمی مثل رین من به لطف داستان جالب و نقش‌آفرینی‌های هنرمندانه در افزایش آگاهی عمومی نسبت به اختلال‌های روانی و به‌ویژه اُتیسم نقش ارزشمندی داشته است؛ اما از سوی دیگر نیز شاید در پرورش این پندار قالبی نقش داشته باشد که همواره همراه با بروز اختلال طیف اُتیسم، توانایی‌های خارق‌العاده هم پدیدار می‌شوند.

اگرچه نوشته و کتاب پیش رو به بازنمایی اختلال‌های روانی و در حقیقت به افراد دارای اختلال اختصاص دارد اما طرف دیگر این ماجرا نیز درمانگران و دست‌اندرکاران حوزه سلامت روان ایستاده‌اند. بازنمایی‌های غیردقیق تنها مخصوص بیماران نیست و درمانگران نیز از گزند آن در امان نمانده‌اند. اگرچه نمونه‌های مناسبی را - مانند شخصیت‌هایی که رایین ویلیامز در سه فیلم *بیداری‌ها*، *پیچ ادمز* و *ویل هاتینگ نابغه* بازی کرده است - به یاد داریم که دلسوزانه و با دقت و محبت با درمانجویان خود رفتار می‌کردند، معمولاً روان‌درمانگران را در سینما و تلویزیون چهره‌های اعتمادناپذیری نشان می‌دهند که در پی رفتارهای سرکوبگرانه و غیرانسانی خود انگیزه‌های اهریمنی دارند؛ حتی گاهی (مثل شخصیت پرستار رچد در *دیوانه از قفس پرید*) آنها را «دیوانه‌تر» از بیمار و ضدقهرمان واقعی نشان می‌دهند. این رویکرد نادرست، که اعتراض بسیاری از درمانگران را هم برانگیخته است، افزون بر اینکه ممکن است بسیاری از افراد دارای اختلال را از کسب کمک تخصصی دلسرد کند، کار

درمانگران را نیز برای برقراری اتحاد و اعتماد با بیماران خود دشوار می‌کند. یکی از نمونه‌های این دشواری‌ها تصویری است که از شوک درمانی در سینما بازآفرینی شده است که آن را فرآیند ظالمانه‌ای برای تنبیه و سلطه بر بیماران سرکش (مثل رندل مک‌مرفی) نشان می‌دهند.

با همه این‌ها شرط انصاف این است که به وجه مثبت بازنمایی‌ها و ساخت فیلم‌هایی با نگاه به اختلال‌های روانی نیز اشاره شود. فیلم *رین من* با تمام کاستی‌هایی که در این همین کتاب درباره‌اش بحث شده است، نقش فراوانی در معرفی اختلال طیف اُتیسیم در رسانه‌های جمعی داشت و به همین ترتیب فیلم *تک‌نواز* نیز به وجه انسانی شخصیت روی صحنه توجه ویژه‌ای داشته است. فیلم‌های تازه‌تر نویدبخش نگاهی نو به افراد دارای اختلال‌های روانی در سینما هستند و گویی قرار است دیگر آنها را تنها ابزاری در خدمت داستان نبینند و دست‌کم به‌جای توجه اغراق‌آمیز به بیمارهای مجرم یا قربانی، بیشتر به زندگی انسانی آنها، دغدغه‌ها و نیز تلاش‌های آنها برای کنار آمدن با شرایط و کوشش برای شکوفایی تمرکز کنند. البته رسیدن به چنین هدفی ضرورت تحقیق برای انطباق واقعیت‌های پژوهشی با بازنمایی‌های سینمایی را برجسته می‌کند. آنگاه چنین فیلمی موفق خواهد شد افزون بر سرگرمی حتی تاحدودی آگاهی‌افزا و آموزشی نیز باشد؛ چنان‌که با پا گرفتن و رشد سینمای ناطق در مجله *لنست* (۱۹۳۶) نوشته شده بود: «به نظر می‌رسد روان‌پزشکی در سینمای ناطق ابزاری در دست دارد که نه تنها افراد دارای اختلال روانی را سرگرم کند بلکه بتواند افراد بیرون از این دایره را نیز آموزش دهد.» البته این هدفی آرمانی است که از دهه‌های پیش از این محل بحث بوده و آثاری مانند کتاب *پیش رو قضاوت می‌کنند* که سینما تا چه اندازه از مسیر رسیدن به آن را پیموده است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ كُلِّ نِعْمَةٍ»

محمد حسینی

بهار ۱۴۰۰

Hyder, S. H. (2003). Stigma continues in Hollywood. *Psychiatric Times*, 20(6), 33-33.

نقد و بررسی کتاب اختلال‌های روانی در آینه سینما

نویسنده: گابریلا آگیلار

ژورنال *Disability & Society*، نوامبر ۲۰۱۹

کتاب *اختلال‌های روانی در آینه سینما*: هالیوود چگونه تنوع‌های روان‌شناختی را بازنمایی می‌کند و موجب شرم‌آوری یا تحریف آنها می‌شود دست به آزمودن مجموعه‌ای از بازنمایی‌های اختلال‌های روانی در فیلم‌های سینمایی زده است. ارین هیث (۲۰۱۹) به تجزیه و تحلیل شیوه‌هایی پرداخته است که فیلم‌ها بر اساس آن «استعاره‌های جنون را برای ساختن روایت‌هایی به‌کار می‌گیرند که در حقیقت سرمایه‌گذاری سینمایی روی سایر موضوعات با هدف سلطه بر شخصیت‌هایی است که از پیروی از رسوم جامعه سر باز می‌زنند، با افرادی در جایگاه قدرت سرشاخ می‌شوند یا سرخود کارهایی می‌کنند؛ به‌ویژه در مورد کنشگران خودخوانده‌ای که به سراغ موضوع‌های اجتماعی مانند نابرابری‌های جنسیتی، پویایی مربوط به طبقه اجتماعی، اجرای پدیده‌ی چراغ‌گازی از سوی نهادها و بازنمایی‌های نژادی رفته‌اند». هیث فیلم‌هایی را برگزیده است که یا بیش از حد محبوب هستند و یا موضوع شرایط روانی را با ژرفای بیشتری به تصویر کشیده‌اند. نویسنده همچنین با استناد به نظریه‌هایی از حوزه‌های پژوهش‌های رسانه و مطالعات ناتوانی کوشیده است این موضوع را به‌روشنی توضیح دهد که «چگونه فیلم‌ها از بازنمایی افراد دارای اختلال بهره می‌گیرند تا تنبیه یا سلطه‌ی مورد انتظار روایت سینمایی را تحمیل کنند و معتبر جلوه دهند».

ارین هیث توانسته است با قرار دادن کتاب خود در ردیف آثاری چون کتاب جنون، قدرت و رسانه: طبقه، جنسیت و نژاد در بازنمایی‌های عامه‌پسند از پریشانی‌های

روانی به قلم استفن هارپر و کتاب *مداخله در جنون: پریشانی‌های روانی و بازنمایی‌های فرهنگی* اثر سایمن کراس و کتاب *بازنمایی اُتیسم: فرهنگ، روایت، فریبندگی* نوشته استوارت موری ارزش و اهمیت کار خود را تثبیت کند. اگرچه این آثار نیز به آزمون موضوعاتی مشابه در مورد سرکوب و بازنمایی اختلال‌های روانی پرداخته‌اند، ولی رسانه‌های خارج از دنیای سینما را هم برای این هدف برگزیده‌اند. گذشته از این کتاب‌های هارپر و کراس بیشتر به نمونه‌های بریتانیایی متمرکز بوده‌اند و کتاب موری اسمیت نیز صرفاً بازنمایی‌های اختلال طیف اُتیسم را ارزیابی کرده است. در مقابل کتاب هیث بیشتر به تحلیل محتوا تمرکز داشته و روی هم‌پوشانی بازنمایی اختلال‌های روانی با موضوع نژاد و جنسیت سرمایه‌گذاری کرده است. همچنین به سبب به کارگیری رویکردهای نظری گوناگون این کتاب توانسته است در چارچوب پژوهش‌های رسانه و مطالعات ناتوانی چیزی به گفتمان‌ها بیفزاید.

کتاب هیث از لحاظ ساختاری به پنج فصل تقسیم می‌شود که هر کدام از آنها کوشیده است نشان دهد که چگونه دو فیلم بررسی شده در آن فصل یک موضوع یا برساخت اجتماعی خاص را به تصویر کشیده و بازنمایی اختلال روانی را با «تنبیه یا به سلطه درآوردن کنشگرهای اجتماعی خودخوانده، اقلیت‌ها و بانوان» همسو کرده‌اند. همین تقسیم‌بندی فصل‌ها موجب شده است بتوان هر فیلم را در مورد موضوع خاصی تحلیل کرد. البته برخی از فصل‌ها بستر استدلالگری از طریق پژوهش‌ها را فراهم کرده‌اند و در برخی دیگر تحلیل محتوا با گستردگی بیشتری انجام شده است.

فصل‌های اول و چهارم بر محور هم‌پوشانی موضوع بازنمایی اختلال‌های روانی با مفاهیم جنسیت و نژاد متمرکز شده‌اند. در فصل نخست کتاب به استفاده دو فیلم *باشگاه مشت‌زنی* و *قوی سیاه* از راوی ناموثق توجه شده که در آنها برداشت شخصیت اصلی از واقعیت دچار انحراف شده است. اگرچه جک در *باشگاه مشت‌زنی* به اختلال هویت تجزیه‌ای دچار است و نینا نیز در *قوی سیاه* نشانه‌هایی از اختلال بدریخت‌انگاری را به نمایش می‌گذارد، این فصل از کتاب بیشتر استدلال کرده است که روان شخصیت‌های اصلی هر دو فیلم در تلاش برای برآورده‌سازی نسخه‌های آرمانی از جنسیت مردانه یا زنانه خودشان دچار تجزیه می‌شود. تحلیل ارتباط میان جنسیت و هویت به گستردگی و با ژرفای زیاد و بر اساس کاربرد راوی ناموثق در فیلم انجام شده است. از این لحاظ می‌توان فصل نخست را با فصل چهارم مقایسه کرد که

در آن با نگاه به فیلم‌های تکنواز و رادیو - که شخصیت‌های اصلی آنها آمریکایی‌های آفریقایی‌تباری هستند که اختلال روانی دارند - به واکاوی رابطه میان بازنمایی رنگین‌پوست‌ها و افراد دارای اختلال روانی پرداخته‌اند. این فصل توانسته است با تکیه بر کاربست مفهوم ناجی سفیدپوست روی بازنمایی افراد دارای ناتوانی به آشکارسازی ساختارهای سلطه‌ای که بازتابی از یکدیگر هستند کمک کند.

فصل‌های دوم، سوم و پنجم به‌طور خاص بر بازنمایی اختلال‌های روانی در فیلم‌ها تمرکز دارند. فصل دوم به واکاری بازنمایی افراد دارای اختلال شخصیت ضداجتماعی در لباس اهریمن‌های فیلم سکوت بره‌ها و جوکر اختصاص دارد. در میان استدلال‌های هیث بررسی بی‌نظیر این بازنمایی‌ها در خصوص «طبقه اجتماعی و سازگاری با عرف‌های فرهنگی و اجتماعی» نیز گنجانده شده است. سومین فصل را باید به کارگیری سودمندانه «رویکرد شناختی موری اسمیت برای درک موضوع همذات‌پنداری شخصیت‌ها» یا درگیر شدن تماشاگر به شخصیت‌های دارای اختلال طیف اُتسم در نظر گرفت. اگرچه ریمند در فیلم رین من در ایجاد شخصیتی درگیرکننده ناکام مانده است، در عوض همین فصل شخصیت مکس از فیلم مری و مکس را نیز بررسی می‌کند که چون «فیلم دسترسی‌های مورد نیاز به دیدگاه شخصیت و انگیزه‌های اخلاقی او را برای بیننده فراهم کرده» مکس توانسته است خودش را «به سطح درگیرکنندگی» برساند. در نهایت در فصل پنجم دو فیلم دوازده میمون و دختر، ازهم‌گسیخته را بررسی کرده است که روایت‌هایشان، با بازگویی داستان از دیدگاه دو فردی که مبتلا به بیماری‌های روانی تشخیص داده شده‌اند، «اقتدارگرایی و نیروهای سازمانی» افرادی را به چالش می‌کشد که در مراکز سلامت روانی کار می‌کنند و مسئول تشخیص سلامت روانی افراد هستند. در این فصل نیز همانند فصل سوم مقایسه‌ای میان راهبردهای دو فیلم شکل گرفته است تا نشان داده شود که چگونه فیلم دوازده میمون در «وادار کردن تماشاگر برای زیر سؤال بردن برداشت‌های خود» موفق‌تر عمل کرده است و فیلم دختر، ازهم‌گسیخته اگرچه «در آغاز راهش گوشه‌چشمی به نافرمانی دارد ولی دست‌آخر گردن نهادن در برابر قدرت را تصدیق می‌کند». اگرچه فیلم‌های هر فصل در پشتیبانی از ادعاها و استدلال‌های کلی آن موفق بوده‌اند بعضی فصل‌ها در واکاوی همه‌جانبه بازنمایی‌های اختلال‌های روانی کاستی‌هایی دارند و در برخی موارد مضامین جاری در فیلم‌ها گاهی به شکل سردرگم‌کننده‌ای به هم ربط داده شده است.

کتاب هیث به بررسی موضوعات گسترده‌ی مربوط به بازنمایی افراد دارای اختلال‌های روانی پرداخته است. پیچیدگی ادعاها و استدلال‌های او نشان از ممکن بودن ایجاد پیوند میان پژوهش‌های رسانه و مطالعات ناتوانی دارد. از به‌کارگیری پژوهش‌های نظری حوزه‌ی شناختی از طریق تحلیل محتوا تا بررسی موشکافانه‌ی نظریه‌ی جنسیت در مورد روایت‌هایی که بر محور بیماری‌های روانی بنا شده‌اند، هر کدام از فصل‌های این کتاب پرونده‌ای برای انجام پژوهش‌های میان‌رشته‌ای بین دو حوزه‌ی پژوهش‌های رسانه و مطالعات ناتوانی باز می‌کند. مطالب این کتاب با چنان ژرفایی مطرح شده است که هر کدام از فصل‌ها یا تحلیل‌های فیلم آن را می‌توان در چارچوب کتاب ارزنده‌ای گسترش داد.

سپاسگزاری

پژوهش و نگارش کتاب پیش رو همواره در سایه پشتیبانی‌های بی‌دریغ خانواده و دوستانم بوده است. بر خود لازم می‌دانم از والدینم برای باور بی‌پایانی که همواره نسبت به من نشان داده‌اند سپاسگزاری کنم. در هر موردی که پی می‌گرفتم آن و گری هیث هرگز نگذاشتند فکر کنم نسبت به انجام آن کار توانایی کامل ندارم؛ و حالا ظاهراً خودم نیز به باور آنها رسیده‌ام. از خواهران و برادرم برای دلگرمی بخشیدن به من سپاسگزارم: از اینکه هرگاه خواستم درباره کتاب سخن بگویم کریستین هیث، ایمی هنسلی و مایک هنسلی به من گوش دادند و هرگاه در موردش سکوت می‌کردم، مرا تحت فشار نمی‌گذاشتند ممنونم. و همچنین از مادر بزرگم ریثا پریچت ممنونم که همیشه ملجأ و دلدار من بوده است.

از دوستان و همکارانم، به‌ویژه ملیسا کندی، دکتر ربکا وست، دکتر ماریا آکانل، دکتر کارن بث استروواس و دکتر لارا برندنبرگ - که مشوق و حامی‌ام بودند - از صمیم قلب سپاسگزارم. شاید خیلی وقت‌ها خودمان مطمئن نباشیم که از چه راه‌هایی به ما کمک رسیده است، اما یقین داشته باشید که حتماً حمایت شده‌اید. همچنین باید از دوستان ویراستارم تشکر کنم؛ از لیندسی فالک که از آغاز راه به این اندیشه باور داشت و از جوڈیث لاکامپر که مرا در رسیدن به خط پایانی یاری داد.

با سپاس

مقدمه

فیلم‌های هالیوودی معاصر عادت دارند اختلال‌های روانی را همچون ذره‌بینی برای بزرگ‌نمایی مشکلات اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی به‌کار بگیرند تا به کمک این دستاویز شرایط جامعه را نقد کنند. شخصیت‌های بازنمایی‌شده در این فیلم‌ها از سر خشم رفتارهای خشونت‌آمیزی نشان می‌دهند، عشق‌های وسواسی احساس می‌کنند و اندوه طاقت‌سوزی از خود بروز می‌دهند. سینما یَدِ طولایی در شاخ‌وبرگ دادن به هیجان‌ها و تجربه‌های انسان در راستای برانگیختن اثر دراماتیک دارد. در بازنمایی اغراق‌آمیز افراد دارای اختلال‌های روانی معمولاً یکی از دسته‌بندی‌های حقیقت‌محض به بهانه بهره‌گیری از دلایل اخلاقی یا هیجانی متفاوتی از قلم می‌افتد. این انتخاب‌های گزینشی در سینما بیشتر وقت‌ها به بهای از دست رفتن بازنمایی واقع‌گرایانه افراد دارای اختلال روانی تمام می‌شود. افزون‌براین، این شخصیت‌ها در معرض ساختارهای هرم سلسله‌مراتب و سلطه‌گری قرار می‌گیرند که افراد واقعی دارای اختلال روانی با آن روبه‌رو هستند. الگوهای سینمایی سلطه و سرکوب تأثیر فراگیری بر روایت‌های افرادی می‌گذارد که در دنیای بیرون آنها را «دیوانه» به شمار می‌آورند.

در این کتاب به افرادی خواهیم پرداخت که از نگاه سینما و رسانه‌ها آنها دیوانه، مجنون، بیمار روانی، دارای تأخیر رشد، دارای اختلال هویت تجزیه‌ای (یا چنان‌که معمولاً می‌گویند اختلال شخصیت چندگانه)، اختلال شخصیت مرزی، اختلال‌های روان‌پریشی، اختلال شخصیت ضداجتماعی (یا در گفتار عامیانه جامعه‌ستیزی یا روان‌آزاری)، اختلال رشدی، بی‌اشتهایی، اختلال طیف اُتسم و سایر شرایط تشخیص داده‌نشده یا پیچیده هستند. در کتاب پیش رو بیشتر عبارت «افراد دارای اختلال‌های روانی» به‌کار رفته، زیرا چارچوب مورد استفاده برای قرار دادن افراد در این گروه بسیار گسترده از کتاب راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی: ویرایش پنجم (DSM-5) گرفته شده است. در آن مرجع اختلال روانی را یک اصطلاح تشخیصی

فراگیر در نظر گرفته‌اند و در کتاب پیش رو نیز به همان ترتیب از این اصطلاح استفاده شده است. البته چون نگارنده متخصص روان‌شناسی بالینی نیست، *DSM-5* در سرتاسر کتاب کاربرد بالینی ندارد، بلکه برای تعیین پارامترهای اساسی و تعریف روشن اصطلاح‌ها به آن رجوع شده است. چون هدف از نگارش کتاب شامل کردن حداکثری افراد دارای اختلال‌های روانی در بحث دربارهٔ این بازنمایی‌های مشکل‌آفرین بوده، گسترهٔ بزرگی از شخصیت‌های سینمایی بررسی شده است. البته کتاب پیش رو تمامی این اختلال‌های روانی در افراد واقعی را به‌مثابهٔ یک تجربهٔ مشترک برابر فرض نکرده است؛ اما بسیاری از این فیلم‌ها و برخی از بازنمایی‌های آنها از افراد دارای اختلال‌های روانی برابر در نظر گرفته شده‌اند. به‌رغم وجود گسترهٔ گوناگونی از تجربه‌های افراد، فیلم‌ها چنان افراد دارای اختلال‌های روانی را به حاشیه رانده‌اند که پرداختن به این تجربه‌های گوناگون را ضروری می‌کند.

همچنین برای توصیف افرادی که اختلال تشخیص‌پذیری ندارند از واژه «هنجارین» استفاده شده است. این واژه شامل شخصیت‌هایی در فیلم‌ها که اختلال روانی آشکار و واضحی از خود نشان نمی‌دهند نیز شده است. واژه «هنجارین» از کتاب *بدن‌های استثنایی: بررسی ناتوانی جسمی در فرهنگ و ادبیات آمریکا* به قلم رزمی گارلند-تامسن وام گرفته شده است [۱]. او «هنجارین» را واژه‌ای می‌داند که «به‌طور سودمندانه چهرهٔ اجتماعی را که فرد می‌تواند با آن خود را انسان معتبری نشان دهد تعیین می‌کند. بنابراین «هنجارین» هویت برساختهٔ افرادی است که به پشتوانهٔ شمایل جسمی و سرمایه‌های فرهنگی که دارند می‌توانند به جایگاه اختیار ورود کنند و از قدرتی که به‌سبب آن به‌دست می‌آورند بهره بگیرند. ... در نتیجه آنچه بروز می‌کند شرح به‌دقت تعریف‌شده‌ای است که تنها اقلیتی از افراد واقعی را دربرمی‌گیرد» [۲]. با استفاده از واژه «هنجارین» از به‌کارگیری واژگانی چون «عادی» یا «بهنجار» پرهیز می‌شود. زیرا این واژگان این انگاره را پدید می‌آورند که معیاری قابل‌شناسایی و اندازه‌گیری وجود دارد که یک سر آن «بهنجار» و طبیعتاً سر دیگر آن «نابهنجار» است. از این گذشته برخی از تعبیرهای گارلند-تامسن در مورد ناتوانی در اینجا نیز به‌کار گرفته شده و برخی از رویکردهای فراگیرتر کتاب بر اساس نظریهٔ بنیادین او بنا شده

است. همان‌گونه که نژاد یک برساخت اجتماعی است که به اعتبار و مراوده‌های اجتماعی شکل می‌دهد، گارلند-تامسن نیز بررسی کرده است که چگونه انتظارات، برساخت‌های اجتماعی، سوگیری‌ها و دسترسی به فضا و معماری نیز شکل‌دهنده تجربه افراد از متفاوت بودن‌شان خواهد شد. هر چند که او روی تفاوت‌های جسمانی تمرکز داشته است، در کتاب پیش رو نیز برای پرداختن به افراد دارای اختلال‌های روانی که با برجسب‌های بدنام‌کننده مشابهی روبه‌رو هستند، به تفسیرها و مفهوم‌پردازی او بسیار تکیه شده است. جیسی راب و جف استون در مقاله «سوگیری ضمنی در برخورد با افراد دارای بیماری روانی: مرور پیشینه روشمند» که در نشریه بازپروری نیز چاپ شده است، تصریح می‌کنند که «مثلاً شرکت‌کنندگان بیشتر تمایل داشتند محرک‌های مشابه «خطرناک» و «بد» را به بیماری‌های روانی نسبت دهند تا به بیماری‌های جسمانی» [۳]. این نقل قول اهمیت شامل کردن تفاوت‌های روانی در بررسی‌ها پژوهش‌های ناتوانی را نشان می‌دهد.

در حقیقت کتاب حاضر یک اثر نقد فیلم است که چند محتوای سینمایی را بر اساس این تفکر اساسی که یک یا چند تن از شخصیت‌های اصلی آنها یکی از انواع اختلال‌های روانی را تجربه می‌کند آزموده است. بسیاری از بازنمایی‌های افراد دارای اختلال‌های روانی در فیلم‌ها خبر از تنوع اجتماعی، سیاسی و نظریه‌های انتقادی می‌دهند که یا به اختلال روانی ربطی ندارد و یا با اشکال بازنمایی شده است. راب و استون در همان مقاله همچنین بیان کرده‌اند که «سه مورد از رایج‌ترین پندارهای قالبی شامل این است که افراد دارای اختلال روانی خطرناک (مثلاً کوریگن و همکاران، ۲۰۰۲)، نابسنده (مثلاً سدلر، میگر و کی، ۲۰۱۲) و مسئول بروز و فروخفتن شرایط خودشان هستند» [۴]. این برداشت‌های نادرست برای بسیاری از افراد «هنجارین» ترس و اضطراب ایجاد می‌کند و من چنین استدلال می‌کنم که وجود اختلال‌های روانی کارکردی توجیهی برای مطیع‌سازی فرد دارای اختلال دارد و بدین ترتیب بهانه‌ای برای سرکوب موازی با سایر مسائل همچون سرکشی اجتماعی، سیاسی، نژادی و طغیان آنها خواهد بود. با هدف تلاش برای نمایش پیامدهای این چنین بازنمایی‌هایی در مورد طیف گسترده‌ای از افراد دارای اختلال‌های روانی، لازم است نقش‌آفرینی‌های